



فصلنامه علمی- پژوهشی اخلاق پژوهی

سال سوم • شماره هفتم • تابستان ۱۳۹۹

Quarterly Journal of Moral Studies
Vol. 3, No. 7, Summer 2020



بررسی و نقد ساختار فضیلت فکری در معرفت‌شناسی فضیلت‌محور لیندا زاگزبسکی

صادق میراحمدی*

چکیده

بر اساس معرفت‌شناسی فضیلت‌محور زاگزبسکی، هدف فضیلت فکری تماس شناختی با واقعیت است و تمایزی بین فضیلت اخلاقی و فکری وجود ندارد. فضیلت فکری زیر مجموعه فضیلت اخلاقی است. به همین منظور او به دنبال ارائه تعریفی از فضیلت است که دربرگیرنده هر دو دسته فضایل شود. از نظر زاگزبسکی «فضیلت» یک ویژگی اکتسابی عمیق و پایدار است که مستلزم انگیزه‌ای خاص برای به وجود آوردن غایت مطلوب و موفقیت قابل اعتماد در به وجود آوردن آن غایت است. مؤلفه «انگیزه»، در این تعریف، بر ساختار درون‌گرایانه و مؤلفه «موفقیت قابل اعتماد»، بر ساختار برون‌گرایانه دیدگاه زاگزبسکی دلالت دارد و به همین دلیل، ساختار فضیلت فکری زاگزبسکی را «ترکیبی» می‌نامیم. در این پژوهش تحلیلی، با استفاده از داده‌های معرفت‌شناختی و اخلاقی در ادبیات موضوع، مؤلفه‌های اساسی دیدگاه زاگزبسکی درباره ساختار فضیلت فکری، استخراج و نقش هر کدام در شکل‌گیری این نظریه تبیین شده است. سپس نقاط ضعف و قوت هر یک از این مؤلفه‌ها مورد بحث و ارزیابی قرار گرفته و در نهایت، این نتیجه به دست آمد که ساختار صحیح «فضیلت فکری» باید از سنت درون‌گرایی در معرفت‌شناسی که متأثر از «اخلاق فضیلت» است، پیروی کند و ساختار برون‌گرایانه با مبانی معرفت‌شناسی فضیلت‌محور زاگزبسکی، سازگاری ندارد.

کلیدواژه‌ها

معرفت‌شناسی فضیلت‌محور، فضیلت فکری، درون‌گرایی معرفتی، برون‌گرایی معرفتی، نظریه ترکیبی.

* استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه شهرکرد، چهارمحال و بختیاری، ایران. | mirahmadi@lit.sku.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۲/۰۷ □ تاریخ تأیید: ۱۳۹۹/۰۷/۲۱

معرفت‌شناسی فضیلت محور یکی از رویکردهای جدید در معرفت‌شناسی معاصر است که سعی می‌کند با استفاده از مفهوم «فضیلت فکری» به مسائلی همچون مسئله ارزش، مسئله گتیه، مسئله شک‌گرایی و مسئله درون‌گرایی و برون‌گرایی که از چالش‌های معرفت‌شناسی کلاسیک هستند، پاسخ دهد. معرفت‌شناسان فضیلت محور اعتماد گرا^۱ همچون ارنست سوسا^۲ و آلون گلدمن^۳ تحت تأثیر سنت برون‌گرایی در معرفت‌شناسی معاصر- رویکرد برون‌گرایانه‌ای در طرح و بسط دیدگاه خودشان درباره فضیلت فکری در پیش گرفته‌اند (see Sosa, 1991; Goldman, 1986). آن‌ها بر این باور هستند که آن عاملی که سبب می‌شود فضیلت فکری صحیح و باورها موّجه باشند، فرایندهای قابل اعتماد و تشکیل‌دهنده باور همچون ادراک حسی، حافظه و درون‌نگری هستند؛ یعنی عوامل بیرونی هستند که سبب می‌شوند باورها موّجه باشند.

زاگزبسکی^۴ - برجسته‌ترین معرفت‌شناس فضیلت محور مسئولیت‌گرا^۵ - دیدگاه اعتمادگراها درباره فضیلت فکری را - به دلیل استفاده از مفاهیم الزام و وظیفه (برون‌گرایی) - شایسته نام «معرفت‌شناسی فضیلت محور» نمی‌داند و بر این باور است که تنها دیدگاه او بر اساس اخلاق فضیلت، طراحی شده است (see Zagzebski, 1996). از نظر زاگزبسکی، فضیلت فکری هم عناصر درون‌گرایانه دارد هم عناصر برون‌گرایانه. به همین دلیل، دیدگاه او ترکیبی است. درون‌گرایانه است؛ چون فضیلت فکری را ویژگی‌های مَنشی فاعل شناسا می‌داند. برون‌گرایانه است؛ چون موفقیت قابل اعتماد در دستیابی به انگیزه‌ها را از مؤلفه‌های اصلی فضیلت فکری می‌داند. زاگزبسکی با طرح ساختار ترکیبی فضیلت فکری، سعی می‌کند نظریه معرفت‌شناسی فضیلتی را پایه‌گذاری کند که مشکلات دیگر معرفت‌شناسی‌های فضیلت محور را نداشته باشد و همچنین با نظریه «اخلاق فضیلت ارسطویی» نیز سازگار باشد.

از نظر زاگزبسکی، فضیلت‌های فکری را نباید متمایز از فضیلت‌های اخلاقی به معنای ارسطویی کلمه در نظر گرفت، بلکه آنها زیرمجموعه فضایل اخلاقی‌اند. به همین دلیل، می‌توان

1. reliabilist
2. Ernest Sosa
3. Alvin Goldman

۴. لیندا زاگزبسکی (Linda Zagzebski) استاد فلسفه اخلاق و فلسفه دین در دانشگاه اوکلاهوماست که در سال‌های اخیر بیشتر به بررسی رابطه اخلاق و معرفت‌شناسی، معرفت‌شناسی دینی و نظریه فضیلت پرداخته است.

5. responsibilist

فضیلت‌های فکری را موضوع مطالعه فلسفه اخلاق دانست. البته، این سخن به معنای تقلیل مفاهیم معرفت‌شناسی به مفاهیم اخلاقی نیست، بلکه به معنای گسترش دامنه مفاهیم اخلاقی است؛ به گونه‌ای که بُعد اخلاقی، ابعاد معرفت‌شناسی را نیز در بر می‌گیرد (Zagzebski, 1996, p. xiv).

زاگزبسکی، در جامعه فلسفی ایران تا چند سال اخیر کاملاً ناشناخته بود و با وجود این در دهه‌ای که گذشت، دیدگاه او مورد توجه پژوهشگران ایرانی قرار گرفت و برخی از آثار برجسته او همچون معرفت‌شناسی، فلسفه دین در آمدی تاریخی، و فضایل ذهن به زبان فارسی ترجمه شده‌اند.^۱ شماره ۱۹۶ کتاب ماه دین (۱۳۹۲) نیز به دیدگاه‌های فلسفی و معرفت‌شناسانه زاگزبسکی اختصاص یافته است. با این که مقالاتی به فارسی و در راستای معرفی و بررسی جنبه‌هایی از دیدگاه زاگزبسکی نوشته شده‌اند، در زمینه ساختار فضیلت فکری زاگزبسکی، پژوهشی جامع صورت نگرفته و از همین رو، پژوهش در این موضوع می‌تواند ضمن آشکار ساختن زوایای این بحث و ارائه چشم‌اندازی نو به دیدگاه زاگزبسکی، درک عمیق‌تری نسبت به نظریه «معرفت‌شناسی فضیلت محور» به صورت عام و دیدگاه زاگزبسکی، به صورت خاص، ارائه کند.

در این مقاله، اطلاعات به روش کتابخانه‌ای جمع‌آوری شده‌اند و با استفاده از روش توصیفی و تحلیل محتوا به بررسی ساختار فضیلت فکری زاگزبسکی پرداخته‌ایم. اصلی‌ترین پرسش این مقاله این است که ساختار صحیح فضیلت فکری، درون‌گرایانه است یا برون‌گرایانه؟ و یا ترکیبی؟ درباره این مسئله نیز چند پرسش فرعی مطرح می‌شود که عبارت‌اند از این که:

۱. برخی از آثار زاگزبسکی که به فارسی ترجمه شده‌اند و همچنین، آثاری که ناظر به دیدگاه‌های او نگاشته شده‌اند، عبارتند از:

- زاگزبسکی، لیندا. (۱۳۹۲). معرفت‌شناسی. (ترجمه: کاوه بهبهانی). تهران: نشر نی.
- زاگزبسکی، لیندا. (۱۳۹۳). فلسفه دین در آمدی تاریخی. (ترجمه: شهاب الدین عباسی). تهران: نشر کتاب پارسه.
- زاگزبسکی، لیندا. (۱۳۹۶). فلسفه دین در آمدی تاریخی. (ترجمه: امیرحسین خداپرست). تهران: نشر کرگدن.
- خزاعی، زهرا. (۱۳۹۴). معرفت‌شناسی فضیلت. تهران: انتشارات سمت.

مقاله «تبیین چستی فضیلت از منظر لیندا زاگزبسکی» به نقد کلی نظریه معرفت‌شناسی فضیلت زاگزبسکی اختصاص یافته (نک: حسین زاده یزدی و همکاران، ۱۳۹۴). در مقاله «معرفت‌شناسی فضیلت محور؛ نقد و بررسی دیدگاه لیندا زاگزبسکی»، معضل گتیه و مسئله ارزش - بر اساس دیدگاه معرفت‌شناسی فضیلت زاگزبسکی - مورد نقد و ارزیابی قرار گرفته است (نک: باقری و ملایوسفی، ۱۳۹۴). نگارنده نیز مقالاتی با عنوان «بررسی تفکیک فضایل به دو قسم اخلاقی و عقلانی از نگاه معرفت‌شناسی فضیلت زاگزبسکی» (میراحمدی و دهباشی، ۱۳۹۴)، «رابطه بین فضایل اخلاقی و عقلانی از منظر فارابی و زاگزبسکی» (میراحمدی، ۱۳۹۵)، «تمایز فضیلت از مهارت از نظر زاگزبسکی» (میراحمدی و دهباشی، ۱۳۹۵) نگاشته است.



۱) معرفت‌شناسی فضیلت محور چیست؟ ۲) منظور از مناقشه درون‌گرایی و برون‌گرایی در معرفت‌شناسی فضیلت محور، چیست؟

برای پاسخ دادن به این پرسش‌ها، نخست به صورت مختصر به بیان مناقشه درون‌گرایی و برون‌گرایی در معرفت‌شناسی معاصر و چیستی «معرفت‌شناسی فضیلت محور» می‌پردازیم. سپس به نقد و بررسی نظریه ترکیبی زاگزیسکی که در برگیرنده دقیق‌ترین و عمیق‌ترین مبانی معرفت‌شناسی فضیلت محور معاصر است، می‌پردازیم.

مسئله درون‌گرایی و برون‌گرایی

چیستی معرفت همواره یکی از مسائل محوری در معرفت‌شناسی بوده که سابقه آن به افلاطون باز می‌گردد. او - در رساله تئتوس - استدلال می‌کند که معرفت چیزی بیش از باور صادق است و دست‌یابی به پاسخ صحیح لزوماً به معنای دست‌یابی به معرفت نیست، بلکه «معرفت»، باور صادق به علاوه یک تبیین صحیح است (افلاطون، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۳۶۴). پیشنهاد افلاطون سرآغاز آن چیزی است که امروزه در تعریف معرفت بیان می‌شود، یعنی معرفت عبارت است از «باور صادق موجه». مهم‌ترین رکن این تعریف، توجیه است که معرفت‌شناسان در تحلیل آن تفسیرهای گوناگونی را مطرح کرده‌اند. ادموند گتیه در مقاله، «آیا معرفت باور صادق موجه است؟» این تحلیل از معرفت را به چالش کشیده است. او دو مثال نقض مطرح می‌کند و نشان می‌دهد که این تحلیل از معرفت کامل نیست؛ زیرا شخصی می‌تواند در عین آن که باور صادق موجهی دارد، هنوز معرفت نداشته باشد (گتیه، ۱۳۸۶، ص ۳۲۲-۳۲۴).

نقد گتیه بر تحلیل سه‌جزئی معرفت، سبب شد که تحلیل‌های سه‌گانه معرفت با دقت بیشتری مورد بررسی قرار گیرد. برخی آن را پذیرفتند و برای رفع مشکل به دنبال عنصر چهارم برآمده‌اند. در مقابل، برخی آن را نپذیرفتند و به دنبال پاسخ دادن به اشکال گتیه برآمدند. تلاش برای پاسخ دادن به مسئله گتیه سبب به وجود آمدن نزاع درون‌گرایی و برون‌گرایی در معرفت‌شناسی معاصر شد. درون‌گراها بر این باورند که معرفت به عنصر توجیه نیاز دارد و ماهیت توجیه صرفاً به وسیله عواملی که برای شخص درونی هستند، تعیین می‌شود. برون‌گراها دست‌کم یکی از این دو تعهد را انکار می‌کنند و معتقدند که معرفت نیازی به توجیه ندارد و یا اگر هم نیاز دارد، وابسته به عواملی است که برای شخص بیرونی است.

درون‌گرایی در معرفت‌شناسی فضیلت محور

درون‌گرایی، دیدگاهی است که معتقد است توجیه مبتنی بر حالات درونی اشخاص است. دو نوع نگرش درباره درون‌گرایی وجود دارد: درون‌گرایی دسترسی محور^۱ و ذهن‌گرایی^۲ (زمانی ۱۳۹۱، ص ۱۴۰). بر اساس درون‌گرایی دسترسی محور، فاعل شناسا تنها زمانی دارای باور موجه است که به عوامل توجیه دسترسی داشته باشد. مبنایگرایی و انسجام‌گرایی معرفت‌شناسی‌های درون‌گرا، دسترسی محور هستند. بونجور در تعریف درون‌گرایی، می‌گوید: نظریه توجیهی درون‌گرایانه است، اگر و تنها اگر تمام عوامل مورد نیاز برای این که باوری برای شناسایی به لحاظ معرفتی موجه شود، به‌طور شناختی در دسترس فاعل شناسا باشد (Bonjour, 1392, p. 13).

از آنجا که ما با فضیلت فکری سر و کار داریم، می‌توانیم ویژگی‌های مَنشی، یعنی فضایل را به‌عنوان حالت‌های ذهنی لحاظ کنیم. بنا براین، درون‌گرایی در دسترس به‌سادگی نمی‌تواند در نظریه‌های معرفت‌شناسی فضیلت به کار رود؛ زیرا این دیدگاه مبتنی بر معرفت‌شناسی باور است که در مقابل معرفت‌شناسی فضیلت محور قرار دارد. درون‌گرایی در دسترس، بر باورهای فردی توجه می‌کند؛ هم به‌عنوان توجیه‌کننده‌ها و هم به‌عنوان فاعل‌های موجه. یک نظریه معرفت‌شناسی قوی با تعریف فضیلت فکری آغاز می‌کند و سعی می‌کند باورهای موجه را بر اساس فضیلت و ویژگی‌های مَنشی که بسیار پیچیده‌تر از باورها هستند، تعریف کند. این امر سبب می‌شود که درون‌گرایی در دسترس که توجیه‌کننده‌ها را به باورها محدود می‌کند، قابل پذیرش نباشد (Wright, 2009, p. 94).

در مقابل درون‌گرایی در دسترس که خود را به باورها محدود می‌کند، ذهن‌گرایی یا درون‌گرایی گسترده قرار دارد که به دیگر حالت‌های ذهنی نیز اجازه می‌دهد که به توجیه باورها کمک کنند. این نوع درون‌گرایی، رویکردی است که معرفت‌شناسان فضیلت می‌توانند آن را بپذیرند؛ زیرا افزون بر این که باورهای ساده و حالت‌های ذهنی را در امر توجیه دربر می‌گیرد، به فضیلت فکری نیز اجازه می‌دهد که نقش مهمی را در توجیه باور داشته باشند (Wright, 2009, p. 94). بنا براین، لازم است توجه داشته باشیم زمانی که از درون‌گرایی در معرفت‌شناسی فضیلت محور سخن گفته می‌شود، منظور درون‌گرایی ذهن‌گرایی یا گسترده‌تر است؛ نه درون‌گرایی در دسترس.



1. access internalism

2. mentalism

برون‌گرایی در معرفت‌شناسی فضیلت محور

برون‌گرایی - در معرفت‌شناسی - دیدگاهی است که بر این باور است که عواملی غیر از عوامل درونی وجود دارند که سبب می‌شوند تا باوری موجه باشد. از میان دیدگاه‌های برون‌گرایی می‌توان «اعتمادگرایی» و «نظریه علّی معرفت» را نام برد. دیدگاه سوسا در معرفت‌شناسی فضیلت محور مبتنی بر اعتمادگرایی است. سوسا سعی می‌کند با بازگشت به نظریه فضیلت، این مسئله را حل کند. پاسخ او مبتنی است بر رابطه فضایل فکری با محیط خاصی که در آن باور بدست آمده است. جدا از آن که ما می‌توانیم از قابل اعتماد بودن یک فرآیند به طور کلی بپرسیم، می‌توانیم درباره قابل اعتماد بودن یک فرایند در محیط مرتبط نیز سؤال کنیم. بنابراین، رویکرد او برون‌گرایانه است.

ارنست سوسا بیش از هر معرفت‌شناس دیگری فضایل فکری را همان قوای ذهنی یا قابلیت‌های معرفتی قابل اعتماد می‌داند. از نظر او، «فضایل فکری» همان استعدادها و قوای ذهنی هستند که در اثر تمرین بهبود یافته‌اند و انسان با به کارگیری آن‌ها به صورت قابل اعتمادی می‌تواند به باورهای صادق دست پیدا کند (Sosa, 1391, p. 189). سوسا استدلال می‌کند که «به دست آوردن صدق درباره محیط اطراف خود» یکی از «غایات صحیح آدمی» است (Sosa, 1991, p. 271). بنابراین، از نظر او یکی از کارکردهای اصلی انسان به دست آوردن باورهای صادق است. سوسا، استدلال می‌کند «مفهومی از فضیلت ... در کار است ... که در آن هر امر دارای کارکرد (طبیعی یا مصنوعی) فضایی دارد (Sosa, 1991, p. 271). او بر این باور است که فضایل عقلانی ویژگی‌های هستند که شخص را قادر می‌کنند به درستی به صدق دست پیدا کند، یعنی فضایل عقلانی - به صورت قابل اعتمادی - ما را به باورهای صادق می‌رسانند (باتلی، ۱۳۹۷، ص ۳۵).

چیستی فضیلت فکری

خواستگاه اصلی نظریه فضیلت به ۲۰۰۰ سال قبل در یونان باستان برمی‌گردد و حدود ۱۸۰۰ سال نظریه غالب در زمینه اخلاق بود. به طور کلی، اخلاق فضیلت بر ویژگی‌های منشی فاعل تمرکز می‌کند. در اخلاق فضیلت، به انسان‌های فضیلت‌مند و ویژگی‌ها و امیال و انگیزه‌های درونی است که سبب می‌شود شخص فضیلت‌مند معرفی شود، توجه می‌شود (Slote, 2001, p. 4). پرسش اصلی در نظریه اخلاق فضیلت عبارت است از این‌که یک شخص چگونه باید باشد نه

این‌که چگونه باید عمل کند. بر اساس این نظریه، عمل درست و نادرست بر اساس فضیلت و رذایل اخلاقی تعریف می‌شوند. به عنوان مثال، روزولین هرست هاوس می‌گوید: «عملی صحیح است که آن را یک عامل فضیلت‌مند بر اساس ویژگی‌های مَنشی انجام دهد» (Hursthouse, 1999, p. 28). البته، این سخن به معنای بی‌اهمیتی اعمال در نظریه فضیلت نیست، بلکه اعمال در درجه دوم دارای اهمیت هستند. عمل درست، عملی است که از انسان فضیلت‌مند صادر شده باشد. به عبارت دیگر، بر اساس اخلاق فضیلت، احساسات و انگیزه‌ها نقش اصلی و اعمال نقش فرعی دارند (Napier, 2008, p. 1).

معرفت‌شناسی فضیلت محور با دو پرسش مهم سر و کار دارد: الف) معرفت چیست؟ و مهم‌تر این‌که ب) چگونه می‌توان آن را به دست آورد؟ ارتباط مهمی بین این دو پرسش وجود دارد؟؛ به گونه‌ای که وقتی پرسش دوم مطرح می‌شود، یعنی ما از پیش فرض می‌گیریم که معرفت به نحوی تحت کنترل شخص است، یا این‌که شخص می‌تواند با انجام دادن کارهای خاصی آن را به دست آورد. بنابراین، اگر پاسخ به پرسش «معرفت چیست؟» به فعالیت‌های عامل شناختی اشاره می‌کند، پرسش بعدی که باید مطرح کرد، دقیقاً پرسش ب است (Napier, 2008, p. 1).

در واقع، برخلاف جریان رایج در فلسفه تحلیلی معاصر که بر توجیه باورهای فردی تأکید می‌کند به حالت‌های کلی فاعل شناسا و صاحبان باوری که دارای فضیلت فکری هستند، تأکید می‌کند. توجه اصلی آن‌ها در بررسی‌های معرفت‌شناسانه خودشان، عامل‌ها و اجتماع‌های معرفتی و قوا، مَنش‌ها و عادت‌هایی که عقل آن‌ها را می‌سازد، است (Turri & Sosa, pp. 1-2). فضیلت فکری ویژگی‌های مَنشی هستند که سبب می‌شوند یک متفکر به لحاظ فکری برجسته باشد.

برخی از معرفت‌شناسان برجسته معاصر از تلاش‌هایی که در فلسفه تحلیلی معاصر برای تعریف معرفت - بر اساس مفاهیم وظیفه و باور - صورت گرفته، انتقاد کرده و قوای ذهنی و فضیلت فکری را به عنوان شرط اصلی و محوری توجیه و شکل‌گیری باور معرفی کردند. با وجود این، تحلیل‌هایی که از قوای ذهنی و فضیلت فکری مطرح شد، بسیار متفاوت است؛ به گونه‌ای که سبب به وجود آمدن دو دیدگاه متفاوت در معرفت‌شناسی معاصر شده است. در تلقی اعتمادگرایی که برجسته‌ترین نظریه‌پرداز آن ارنست سوسا است، «فضیلت فکری» همان استعدادها و توانایی‌های ذاتی هستند که در اثر تمرین بهبود یافته‌اند و انسان‌ها با به به‌کارگیری آن‌ها به نحو قابل اعتمادی می‌توانند باورهای صادق به دست آورند. به عنوان مثال از نظر سوسا فضیلت فکری، استعداد یا توانایی است که انسان را قادر می‌سازد تا به حقیقت دست پیدا کند (Sosa, 1991, p. 270).



در تلقی مسئولیت‌گرا - که برجسته‌ترین نظریه‌پرداز آن زاگزبسکی است - بر ویژگی‌های رفتاری و مَنشی تأکید می‌شود و فضیلتِ فکری را ویژگی‌های مَنشی و رفتاری می‌دانند. فضیلتِ فکری - همچون فضیلت اخلاقی - از ویژگی‌ها و خصلت‌های اکتسابی‌ای هستند که هدف آن‌ها کسب معرفت است و عامل معرفتی مسئول معرفت خود است. برای مثال، از نظر زاگزبسکی فضیلتِ فکری زیر مجموعه فضیلت اخلاقی است و داشتن این فضیلت شرط لازم و کافی برای کسب معرفت است. او استدلال می‌کند که معرفت، باوری است که از عمل فضیلتِ فکری ناشی می‌شود (Zagzebski, 1996, p. 271).

نظریه ترکیبی زاگزبسکی

زاگزبسکی جدا از آنکه طرح نظریه فضیلت در معرفت‌شناسی را راه‌حلی برای پاسخ‌گویی به مسائل مهمی که معرفت‌شناسی معاصر با آن مواجه بود، می‌داند؛ انگیزه اصلی خود را تبیین هنجاری بودن معرفت‌شناسی می‌داند. او در بین معرفت‌شناسان فضیلت، به دلیل حمایت کردن از نظریه «فضیلت محض» منحصر به فرد است (Teacout, 2012, p. 2). زاگزبسکی تلاش می‌کند نظریه خود را از دیگر نظریه‌ها متمایز کرده و پیوند عمیقی بین مَنش خوب و باور درست برقرار کند و تبیین دقیقی از نظریه «فضیلت محض» ارائه کند. به همین منظور، استدلال می‌کند که هرچند تمایز ارسطویی بین فضیلت و مهارت‌ها و استعداد‌های طبیعی دارای اهمیت زیادی است، اما تقسیم‌بندی دوگانه فضیلت، به دو قسم اخلاقی و فکری صحیح نیست و نباید این دو دسته از فضیلت را متمایز از یک‌دیگر در نظر گرفت. تمایز یک فضیلتِ فکری از یک فضیلت اخلاقی چیزی بیش از آن امری که سبب می‌شود، دو فضیلت اخلاقی از یک‌دیگر متمایز شوند، نیست. «فضیلتِ فکری» تمایز نوعی با فضیلت اخلاقی ندارد و زیرمجموعه آن به حساب می‌آید. زاگزبسکی در کتاب فضایل ذهن می‌گوید: فضیلت، عبارت است از:

یک ویژگی اکتسابی عمیق و پایدار که مستلزم انگیزه‌ای خاص برای به وجود آوردن غایت مطلوب و موفقیت قابل اعتماد در به وجود آوردن آن غایت است (Zagzebski, 1996, p. 137).

او در کتاب معرفت‌شناسی، در تعریف فضیلت می‌گوید:

«فضیلت» یک ویژگی اکتسابی بشری است که شامل یک میل عاطفی خاص و

موفقیت قابل اعتماد در به وجود آوردن غایت آن عملی است که به وسیله عاطفه مورد بحث، برانگیخته می شود (Zagzebski, 2009, p. 81).

این تعریف، آن قدر گسترده است که شامل فضیلت اخلاقی و فضیلت فکری هر دو می شود. از ویژگی های مهم این تعریف، توجه به دو عنصر انگیزه و قابلیت اعتماد به عنوان عناصر اصلی «نظریه فضیلت» است. مؤلفه انگیزشی فضیلت مستلزم این است که عامل انگیزه های صحیح و خوبی داشته باشد و عامل باید امیال منظمی داشته باشد تا انگیزه های صحیحی داشته باشد. آشکار است که مؤلفه انگیزشی که زاگزبسکی مطرح می کند با حالت ها و امیال ذهنی سر و کار دارد و مؤلفه ای کاملاً درون گرایانه است.

مسئله دیگر این که مفهوم «فضیلت» با تلقی ما از انگیزه خوب و موفقیت در رسیدن به این انگیزه ارتباط دارد. بنابراین، زاگزبسکی خودش را محدود به مؤلفه انگیزشی نمی کند، بلکه مؤلفه موفقیت که یک مؤلفه کاملاً برون گرایانه ای است را نیز مطرح می کند. به همین دلیل است که او واژه فضیلت را بر اساس موفقیت تعریف می کند. بر اساس این نظریه، انسان فضیلت مند کسی است که نه تنها اهداف و انگیزه های خوبی دارد، بلکه در ساختن جهانی بهتر نیز موفق است. بنابراین، ساختار معرفت شناسی فضیلت زاگزبسکی ترکیبی و از مؤلفه های درون گرایانه و برون گرایانه تشکیل شده است. برای آنکه ارزیابی درستی از نظریه زاگزبسکی داشته باشیم، نخست، به بررسی مؤلفه های اصلی فضیلت از دیدگاه او می پردازیم.

مؤلفه انگیزه

زاگزبسکی، معتقد است مؤلفه انگیزه از مهم ترین مؤلفه های فضیلت به حساب می آید (Zagzebski, 2004, p. 6)؛ زیرا آن ها صورت هایی از عاطفه هستند که راهنمای عمل هستند. این دو ویژگی توسط نویسندگان سنتی درباره فضیلت به عنوان مؤلفه های مهم فضیلت، مورد شناسایی قرار گرفته اند. مفهوم «انگیزه» دارای جایگاه و موقعیتی است که از طریق آن می توانیم ارتباط صحیح بین فضیلت و عاطفه یا احساسات را مشاهده کنیم.

به اعتقاد زاگزبسکی، داشتن انگیزه درست شرط ضروری برای داشتن فضیلت فکری است (Fair-weather, 2001, p. 68). انگیزه ها از دوام بیشتری نسبت به احساسات برخوردار هستند؛ به خاطر همین دوام و پایداری، زاگزبسکی واژه «انگیزش» را به کار می برد. از نظر او، یک



انگیزش، گرایش پایداری است که توسط یک انگیزه از نوع خاصی برانگیخته می‌شود (Zagzebski, 1996, p. 132). این مؤلفه انگیزشی فضیلت دارای غایات بیرونی مثل خیرخواهی یا انصاف یا غایات درونی مثل گشودگی ذهنی و عزت نفس است. «در هر معنای مرتبط با یک پژوهش درباره فضیلت، یک «انگیزه»، یک عاطفه یا احساسی است که آغاز کننده و جهت دهنده به اعمال در جهت یک غایت است» (Zagzebski, 1996, p. 131).

انگیزه‌ها با اهداف یکسان نیستند. منظور از انگیزه همان چیزی نیست که قصد آن به وجود آوردن یک هدف خاص است. انگیزه‌های گوناگون می‌توانند هدف یکسانی داشته باشند. از سوی دیگر، یک انگیزه می‌تواند اهداف گوناگونی داشته باشد. به عنوان مثال، هدیه دادن به کسی می‌تواند با انگیزه‌های گوناگونی از قبیل دوست داشتن، ترحم و یا سپاسگزاری انجام شود. از سوی دیگر، انگیزه دوست داشتن می‌تواند سبب شود که یک عامل، حتی در یک زمان اهداف گوناگونی را هدف گیری نماید (Zagzebski, 2003, p. 146).

انگیزه‌ها به این صورت با فضیلت در ارتباط هستند که انسان‌های فضیلت‌مند، مایل هستند دارای عواطف خاصی باشند تا راهنمای آن‌ها باشد که بخواهند جهان و یا خودشان را در یک روش خاصی تغییر دهند. انسان‌های فضیلت‌مند دارای انگیزه‌هایی هستند که با فضیلت خاص ارتباط دارند. ساده‌ترین راه برای توصیف اصل انگیزشی فضیلت فکری این است که بگوییم همه آن‌ها مبتنی بر انگیزه برای معرفت هستند. همه آن‌ها صورت‌هایی از انگیزه برای تماس شناختی با واقعیت هستند. هر چند همه فضیلت فکری دارای مؤلفه انگیزشی هستند که هدف آن‌ها رسیدن به تماس شناختی با واقعیت است، برخی از آن‌ها ممکن است هدفشان بیشتر از فهم باشد، یا شاید حالت‌های شناختی دیگری همچون «یقین» وجود دارد که کیفیت دانستن را بالا می‌برند، تا دارا بودن خود حقیقت فی‌نفسه. برخی از فضایل عالی همچون خلاقیت یا ابداع هدفشان تنها افزایش معرفت عامل نیست، بلکه هدف آن‌ها افزایش انگیزه معرفت برای کل انسان‌هاست. «فضایل فکری» از انگیزه کلی یکسانی به وجود می‌آیند، انگیزه برای معرفت و هدف یکسانی دارند، یعنی معرفت (Zagzebski, 1996, p. 176). انگیزه‌های فکری فضیلت، فاعل را به این سمت هدایت می‌کنند که از فرآیندهایی که باور وی را شکل می‌دهند، بر اساس روش‌های یقینی پیروی کند. به باور زاگزبسکی، انگیزه برای معرفت، شخص را هدایت می‌کند که از قواعد و فرایندهای تشکیل باور به صدق‌رسان پیروی کند. فاعل می‌تواند با استفاده از فضایل فکری این ویژگی‌های صدق‌رسانی را کشف کند و به کاربرد.

مؤلفه موفقیت

زاگزبسکی - از سوی دیگر - اغلب تأکید می‌کند که فضیلت دارای مؤلفه‌ای به نام «موفقیت» است (Zagzebski, 1996, pp. 137-136; Zagzebski, 2000, p. 211; Zagzebski, 1999, p. 107). یعنی آنچه سبب می‌شود یک خصوصیت فضیلت باشد، موفقیت در دستیابی به آثار خوب است که اغلب بیرونی هستند. درباره این نظریه او نه تنها پیرو ارسطو است که تأکید می‌کرد انسان فضیلت‌مند، انسان موفقی است، بلکه پیرو رواقیان نیز هست که عملی را فضیلت‌آمیز می‌نامیدند که به وسیله انسان فضیلت‌مندی به صورت موفقی انجام شود (Annas, 2003, p. 23). بنابراین، از نظر زاگزبسکی، «فضیلت» چیزی بیش از انگیزه است. ما از بسیاری از انگیزه‌های فضیلت انتظار داریم تا ما را به سمت موفقیت در رسیدن به اهداف این انگیزه رهنمون کنند. برای مثال، انگیزه دقت یا استقامت داشتن تا حدی سبب می‌شود که شخص به صورت قابل اعتمادی در دقیق بودن یا استقامت داشتن موفق باشد، اما رابطه آن‌ها با موفقیت احتمالاً بسیار کمتر از انگیزه‌های مستقل فضایی همچون انگیزه برای مستقل بودن، شجاع بودن و یا شاید ذهن باز داشتن است.

بنابراین، جزء انگیزشی فضیلت به طور کلی با جزء موفقیت آن در ارتباط است، ما کسی را که به صورت موفقیت‌آمیزی قابل اعتماد نیست، فضیلت‌مند نمی‌دانیم. بنابراین، اگر وی واقعاً دارای ذهن بازی است، باید پذیرای عقاید جدید باشد، آن‌ها را در یک روش بی طرفانه‌ای بررسی کند و چون آن‌ها نظریه‌های خودش نیست، به راحتی آن‌ها را کنار نگذارد؛ ولی صرف دارا بودن این انگیزه برای این‌که به این روش عمل کند، کافی نیست.

اگر کسی دارای شجاعت فکری است، باید از اینکه به گونه‌ای عمل کند که احتمال بیشتر بدهد دیدگاه‌های دیگران نسبت به دیدگاه خود او درست هستند، خودداری کند. او باید دارای این اراده باشد که وقتی دلایل خوبی دارد مبنی بر اینکه دیدگاه وی درست است، در برابر انتقادات مقاومت کند. این سخن درباره دیگر فضایل فکری نیز صادق است. نتیجه اینکه هر یک از فضایل فکری دارای یک مؤلفه انگیزشی هستند که از انگیزه برای دانستن به وجود می‌آید و دارای یک مؤلفه موفقیت قابلیت اعتماد در به دست آوردن هدف جزء انگیزشی هستند. دارای فضیلت بودن نیازمند به یک موفقیت قابل اعتماد در رسیدن به غایت‌های جزء انگیزشی فضیلت است. برای مثال، دلسوز بودن یک برتری اکتسابی است که تمایل عاطفی ویژه‌ای را در بر می‌گیرد تا در بعضی از مواقع و به ویژه در زمان‌هایی که با انسان‌هایی مواجه می‌شویم که رنج و مصیبتی بر



آن‌ها وارد شده است، احساس دلسوزی کنیم. این فضیلت به‌صورت قابل اعتمادی در به وجود آوردن اهداف اعمالی که برانگیزاننده دلسوزی هستند (به‌طور خاص کم کردن رنج و مصیبتی که با آن مواجه هستیم) موفق است (Zagzebski, 2009, p. 81).

همان‌طور که فضایل اخلاقی از طریق عادت در یک شخص راسخ و استوار میشوند، فضایل فکری نیز به همین طریق در شخص قرار می‌گیرند. بنابراین، یکی از روش‌هایی که بر اساس آن ما می‌توانیم ویژگی‌های راهنمایی‌کننده به‌سوی صدق، یعنی آن ویژگی‌هایی که فضیلت هستند و ویژگی‌هایی که فضیلت نیستند را از یکدیگر تمیز دهیم، عبارت است از ارزشی که ما برای میزان رسوخ آن در شخص قائل می‌شویم. فضایل فکری، زیرمجموعه ویژگی راهنمایی‌کننده به‌سوی صدق هستند که راسخ در شخص هستند، این رسوخ در رسیدن به صدق کمک می‌کند. بنابراین، اگر یک ویژگی در انسان استوار و پایدار شود به‌طوری که این رسوخ در رسیدن به صدق به انسان کمک کند؛ در نهایت، این ویژگی «فضیلت» نام دارد (Zagzebski, 2009, pp. 178-179). این بدان معنا است که یک فاعل باید به نحو معقولی در اکتساب مهارت‌ها و فعالیت‌های شناختی که با کاربرد فضیلت در اطراف و پیرامون او ارتباط دارد، موفق باشد.

دلیل فاصله گرفتن زاگزبسکی از تلقی سنتی فضیلت و طرح مؤلفه برون‌گرایانه موفقیت به تبیین دو سطحی او از فضیلت فکری برمی‌گردد. او پس از نقد دلایل چهارگانه ارسطو برای تمایز فضیلت فکری از فضیلت اخلاقی، معتقد است که برای تمایز آن‌ها می‌توان از مؤلفه انگیزه استفاده کرد. این انگیزه در دو سطح مطرح می‌شود: در سطح نخست، انگیزه همه فضیلت دست‌یابی به حقیقت است که زاگزبسکی از آن با عنوان «تماس شناختی با واقعیت» یاد می‌کند (Zagzebski, 1996, p. 45). انگیزه دوم که دست‌یابی به حقیقت است، بعد از گسترش انگیزه نخست به دست می‌آید. از نظر او، هدف از گسترش انگیزه‌های فکری عبارت است از این که به‌صورت قابل اعتمادی به حقیقت دست پیدا کنیم.

از نظر زاگزبسکی، ارزش فضیلت فکری از هر دو سطح ناشی می‌شود (zagzebski, 1996, pp. 197-202)؛ زیرا همه فضیلت فکری بر اساس انگیزه‌های ثانوی مورد شناسایی قرار می‌گیرند که آن‌ها نیز مبتنی بر انگیزه‌های نخستین هستند. اگر انگیزه دست‌یابی به حقیقت یک مؤلفه ضروری برای زندگی خوب است یا چنین انگیزه‌ای ارزش بنیادی دارد، ارزش انگیزه ثانوی، از انگیزه برای صدق ناشی می‌شود. انگیزه‌های نخستین ارزشمند هستند و انگیزه‌های ثانوی یک ابزاری برای تحقق انگیزه‌های نخستین هستند (Wright, 2009, pp. 107).

نقد و بررسی ساختار ترکیبی فضیلت فکری زاگزبسکی

از نظر زاگزبسکی و بر اساس مطالبی که در بالا ذکر کردیم، داشتن انگیزه درست، شرط ضروری برای داشتن فضیلت فکری است. «معرفت» عبارت است از تماس شناختی با واقعیت است که از عمل فضیلت فکری به وجود می‌آید. عمل فضیلت فکری عملی است که از مؤلفه انگیزشی به وجود می‌آید، آشکار است که عمل فضیلت باید یک مفهوم موفقیت باشد و معرفت نیازمند به انگیزه است. این تلاش زاگزبسکی برای ارائه ساختار ترکیبی از فضیلت فکری هم از سوی کسانی که رویکرد درون‌گرایانه‌ای به فضیلت داشته‌اند و هم از سوی کسانی که رویکرد برون‌گرایانه داشته‌اند، مورد نقد و انتقاد قرار گرفت. برون‌گرایان، مؤلفه درون‌گرایانه و درون‌گرایان مؤلفه برون‌گرایانه دیدگاه او را به چالش کشیدند. در ادامه، این اشکالات را مورد بررسی قرار می‌دهیم.



اشکالات عنصر درون‌گرایانه

قبل از پرداختن به اشکالات مربوط به مؤلفه انگیزه، لازم است توجه کنیم دلیل زاگزبسکی برای این‌که انگیزه‌ها برای فضیلت لازم هستند، عبارت است از این‌که فضیلت شایسته ستایش و رذایل شایسته سرزنش هستند و ستایش و سرزنش را باید به اموری نسبت داد که اختیار آن‌ها در دست ماست و به همین دلیل است که ما نباید کسی که قوه بینایی‌اش قابل اعتماد نیست را سرزنش کنیم یا این‌که چون قابل اعتماد است آن را ستایش کنیم؛ زیرا او اختیاری بر استعدادهای طبیعی خودش ندارد (Zagzebski, 1396, p. 104).

مؤلفه انگیزشی برای تعریف «معرفت» نه لازم و نه کافی است: گریکو، ریاضی‌دانی را مثال می‌زند که از فضیلت فکری همچون گشوده ذهنی، دقت و موشکافی فکری بی‌بهره است، با وجود این، در استنتاج‌ها در زمینه‌های خاصی از علم ریاضی بسیار قابل اعتماد است. گریکو، می‌پرسد: آیا چنین فردی را می‌توان فاقد معرفت دانست؟ (Greco, 2000, pp. 182-184). در واقع، گریکو با این مثال، معتقد است که مؤلفه انگیزشی که زاگزبسکی مطرح کرده برای تعریف معرفت نه لازم و نه کافی است. لازم نیست؛ چون ریاضی‌دان مذکور در عین آن که از برخی فضایل عقلانی برخوردار نیست و در نتیجه قابل اعتماد نیست، از برخی فضایل دیگر برخوردار و بسیار قابل اعتماد است. بنابراین، برای قابل اعتماد بودن در استنتاج‌ها به همه فضایل فکری نیاز

نیست. از سوی دیگر، شخص ممکن است برخی از این فضایل فکری را داشته باشد و در عین حال، قابل اعتماد نباشد.

در واقع، تبیین زاگز بسکی بسیار قوی است. بر اساس دیدگاه او، «معرفت» باور صادقی است که نتیجه انگیزه‌های فاعل فضیلت‌مند باشد؛ با وجود این با اندکی تأمل می‌بینیم که معرفت‌های ساده‌ای وجود دارند که انگیزه‌ها و اعمال فرد در به دست آوردن آنها نقشی ندارد. به این مثال ساده درباره معرفت ادراکی توجه کنید. شما می‌دانید یک کامیون بزرگ که از کنترل راننده خارج شده به سرعت به سمت شما می‌آید. شما توانایی درک این موضوع را دارید و احتیاج به تمرین خاصی برای درک این توانایی ندارید. در واقع، برای داشتن این توانایی، نیاز به داشتن انگیزه ذهن باز، دقت و مانند این‌ها ندارید. به عکس، به نظر ممکن می‌رسد که شما می‌دانید که کامیون به سمت شما می‌آید، حتی اگر دارای این انگیزه باشید که ذهن باز، دقت و مانند این‌ها را نداشته باشید (Greco, 2002, p. 296). بنابر این، به نظر می‌رسد بدون مؤلفه انگیزه نیز می‌توان به معرفت دست پیدا کرد.

در پاسخ به این اشکال‌ها، لازم است در نظر داشته باشیم که این ریاضی‌دان، هرچند از فضیلت فکری گشوده ذهنی، دقت و موشکافی بی‌بهره است، از فضیلت‌های دیگری یا مهارت‌های مرتبط با فضیلت‌ها برخوردار است. در ارتباط با فهم این که کامیون به سمت ما می‌آید، ما با استفاده از قوای ذهنی (مثل بینایی) به این مطلب پی می‌بریم و از آنجا که قوای ذهنی مثل بینایی، حافظه و ... پیش فرض و در واقع، مقدمه فضایل هستند؛ این نقد بر مؤلفه انگیزه زاگز بسکی قابل قبول نیست.

اشکالات عنصر برون‌گرایانه

مؤلفه «موفقیت» که بیانگر رویکرد برون‌گرایانه ساختار فضیلت فکری زاگز بسکی است، چالش‌هایی برانگیخت که در ادامه، بدان‌ها اشاره می‌شود.

الف) بد شانس در رسیدن به موفقیت: بر اساس این مفهوم، «بد شانس» می‌تواند مانع فضیلت‌مند بودن/شدن انسان‌ها شود. اگر انسانی از روی بد شانس در جهانی شیطانی زندگی کند که در آن همه باورهایش کاذب از آب درآید، یا در یک جامعه‌ای سرکوبگر زندگی کند که اغلب اعمال او زیان‌بار از آب درآید، در این صورت او شخص فضیلت‌مندی نیست (باتلی، ۱۳۹۷، ص ۲۵).

جیسون بائر نیز در نقد ساختار برون‌گرایانه فضیلت فکری زاگز بسکی می‌گوید: موفقیت

شخص در رسیدن به صدق - در بیشتر مواقع - به انگیزش و تلاش‌های خود فرد ارتباطی ندارد، بلکه به عواملی که از کنترل و اختیار انسان خارج است، ربط دارد. بنابراین، آن چیزی که دارای اهمیت است عوامل درونی یا روان‌شناختی است (Baehr, 2011, p. 97). بنابراین، اکنون مشاهده کردیم که این رویکرد زاگزیسکی که ساختار درون‌گرایانه فضیلت فکری وابسته به ساختار برون‌گرایانه آن است، با اشکال مهمی روبه‌رو می‌شود؛ زیرا یک عامل که همه کارهایش را به لحاظ فکری خوب انجام داده، ولی هنوز در دستیابی فضیلت موفق نیست. در واقع، مؤلفه موفقیت بیرونی که زاگزیسکی مطرح می‌کند، نتایجی دارد که با شهود اخلاقی و معرفتی ما سازگار نیست.

ب) مؤلفه برون‌گرایانه دیدگاه زاگزیسکی در تعارض با مفهوم فضیلتی است که در تاریخ اندیشه بشری مطرح شده است: یکی از اشکالاتی که زاگزیسکی بر اعتمادگراها وارد می‌کرد این بود که معرفت‌شناسی آن‌ها پیوندی با تلقی سنتی فضیلت نداشته است و او به دنبال احیای این مفهوم در معرفت‌شناسی فضیلت است، اما اما مؤلفه‌ای برون‌گرایانه دیدگاه او نیز سبب جدایی از تلقی سنتی فضیلت شده است.

به اعتقاد جولیا آناس، مفهوم فضیلتی که در یونان باستان مطرح شده متفاوت است با مفهوم فضیلتی که در معرفت‌شناسی فضیلت به‌ویژه، توسط زاگزیسکی مطرح شده است. او برای توضیح مفهوم موفقیت به‌ویژه در معرفت‌شناسی فضیلت زاگزیسکی بین دو کلمه «telos» یا هدف کلی که عبارت از زندگی فضیلت‌مندانه‌ای داشتن و عمل کردن بر اساس انگیزه فضیلت است و «skopos» یا هدف نزدیک که در یک مورد خاصی هدف انسان فضیلت‌مند است، تمایز قائل می‌شود (Annas, 2003, p. 24). به طور کلی، نظر قدما درباره فضیلت، عبارت است از اینکه «فضیلت» مستلزم عنصر موفقیت در رسیدن به اهداف کلی است؛ یعنی مجموعه فضایل رسیدن به این هدف کلی تصمیم می‌گیریم که بسیاری از اهداف جزئی و نزدیک را نیز دنبال کنیم. آناس، یک مثالی مطرح می‌کند که بر اساس آن انسانی سعی می‌کند کسی را که در ساختمان در حال سوختن است، نجات دهد. آن شخص دارای فضیلت شجاعت نیز هست و شجاع بودن خودش را در تصمیم و تلاش برای نجات کسی که در ساختمان در حال سوختن است، نشان می‌دهد. در این مثال، هدف کلی نجات شخصی است که در ساختمان است. با وجود این، امکان دارد به دلیل امری که کوتاهی از جانب او به حساب نمی‌آید، نتواند آن



شخص را نجات دهد. برای مثال، ساختمان بسیار سریع بسوزد. اگر این امر رخ دهد آن عامل هنوز در به دست آوردن هدف کلی موفق بود (در این مثال، فضیلت شجاعت) هرچند در دستیابی به اهداف نزدیک و جزئی (در این مثال، نجات انسان در خانه در حال سوختن) موفق نبوده است. بنابراین، اگر بر اثر بدشانسی و اموری که در اختیار ما نیستند، به اهداف خود نرسیده‌ایم یا بالعکس بر اثر خوش‌شانسی یا اموری که در اختیار ما هستند به اهداف خوبی رسیده‌ایم اعمال ما مورد ستایش یا سرزنش قرار نمی‌گیرد. به عبارت دیگر، دستیابی پیوسته به انگیزه‌ها یا آثار بیرونی برای فضیلت لازم نیست (Annas, 2003, pp. 23-28).

اگر بخواهیم از تمایز بین هدف کلی و هدف جزئی در معرفت‌شناسی استفاده کنیم؛ فضیلت فکری فضیلتی است که در آن انگیزه‌ها معطوف به باورها هستند. یعنی اعمالی که شخص بر اساس آن‌ها برانگیخته می‌شود و به وسیله فضیلت فکری، اجرا می‌شود باورها هستند. بر اساس دیدگاه زاگزبسکی، جدا از انگیزه‌ها، عنصر موفقیت در دستیابی به حقیقت نقش مهمی دارد. این مؤلفه دوم یعنی عنصر «موفقیت» با اشکالاتی مواجه می‌شود. از آنجا که هدف هر فرد در باورهایش رسیدن به صدق و دوری از کذب است و این هدف همه باورها است، آن‌ها اهداف کلی telos هستند نه نزدیک skopos. هدف نزدیک در حیات فکری، داشتن باورهایی صادقی است که برای انسان ذاتاً خوب است. این هدف نزدیک به وسیله فضیلت فکری خاصی همچون شجاعت فکری، گشودگی ذهنی و دقت فکری به دست می‌آید، یعنی همان‌طور که در حیات اخلاقی ممکن است با وجود این که شخص شجاع است، موفق به نجات جان انسان‌هایی که در خانه‌ای که در حال سوختن است، نشود و هنوز هم شجاع باشد. ممکن است کسی در عین حال که دارای فضیلت فکری گشوده ذهنی است، به باورهای صادق دست پیدا نکند، هرچند شخص در دستیابی به اهداف نزدیک موفق نبود، اما در دستیابی به اهداف کلی موفق است. بنابراین، مفهوم فضیلت که در یونان باستان به کار می‌رفت، نمی‌تواند در معرفت‌شناسی فضیلت معاصر به کار رود؛ زیرا معرفت مستلزم دستیابی به حقیقت است، ولی فضیلت فکری ضرورتاً ما را به حقیقت نمی‌رساند.

ب) عدم صدق‌رسانی برخی فضیلت فکری و صدق‌رسانی برخی رذایل فکری: مونت مارکت، دیدگاه زاگزبسکی درباره صدق‌رسانی فضیلت را نمی‌پذیرد؛ زیرا برخی فضیلت فکری هستند که برای کسانی که به دنبال صدق هستند مطلوب است، اما صدق‌رسان نیستند. مثل فضیلت گشوده ذهنی که جدا از آن که همیشه ما را به صدق نمی‌رساند، بلکه گاهی

مواقع سبب می‌شود که ما گمراه‌تر شویم و بیشتر به بیراهه برویم. از سوی دیگر، برخی رذایل فکری همچون جزم‌اندیشی و بزدلی فکری هستند که در عین آن که صدق‌رسان نیستند از میل به صدق به وجود آمده‌اند. حتی می‌توان گفت رذیلت‌های فکری وجود دارند که صدق‌رسان هستند (Montmarquet, 1993, pp. 24-33).

زاگزبسکی که خود دیدگاه مونت مارکت را دربارهٔ عدم صدق‌رسانی برخی فضیلت و صدق‌رسانی برخی رذایل مطرح می‌کند (Zagzebski, 1996, pp 186-188)، می‌گوید: داشتن فضیلت فکری به طور کلی سبب می‌شود که وضعیت معرفتی فاعل شناسا بهتر شود و او به صدق نزدیک‌تر شود. برای مثال، درست است که فضیلت فکری گشوده ذهنی تضمین نمی‌کند که شخص حتماً به صدق دست پیدا کند، اما احتمال دست‌یابی او به باورهای صادق را بیشتر از کسی است که متعصب و جزم‌اندیش است (خداپرست، ۱۳۹۷، ص ۲۰۲). دربارهٔ صدق‌رسانی برخی رذایل فکری، به نظر می‌رسد که سخن مونت مارکت صحیح باشد که برخی مواقع، رذیلت‌ها همچون جزم‌اندیشی یا تعصب در رسیدن به صدق یا فهم بهتر مؤثر هستند. به عنوان مثال، پافشاری بر یک نظریه در حالی که شواهد کافی به نفع آن نظریه نیست، ممکن است در نهایت، با روشن شدن صدق قضیه، صاحب آن باور را خشنود کند، اما به نظر می‌آید که چنین موقعیتی حتی در زندگی خود صاحبان نظریه نیز به‌ندرت پیش می‌آید و تنها نشان‌دهندهٔ موقعیت خاص در یک حوزه خاص و نادر است (خداپرست، ۱۳۹۷، ص ۲۰۳-۲۰۴).

ج) ناسازگاری با مبانی معرفت‌شناسی فضیلت خود زاگزبسکی: در اینجا اشکالی متوجه نظریهٔ زاگزبسکی می‌شود. اگر فضیلت به این علت ارزشمند هستند که سبب به وجود آمدن اعمال نیک و یا باورهای صادق هستند، به نظر می‌رسد که او دارد یک نظریهٔ مبتنی بر عمل و مبتنی بر باور مطرح می‌کند و نه یک نظریهٔ فضیلت. افزون بر این، در نظریهٔ فضیلت سعی می‌شود با استفاده از مفهوم فضیلت توضیح داده شود که چرا اعمال انسان فضیلت‌مند نیک هستند، حال اگر کسی ارزش فضیلت را مبتنی بر ارزش اعمالی کند که فضیلت به وجود می‌آورند، نمی‌توان ارزش اعمالی که فضیلت به وجود می‌آورند را مبتنی بر خود فضیلت دانست بدون آن که در یک دور باطل فروافتیم (Wright, 2009, p. 108).

بنابراین، وارد کردن عنصر موفقیت در تعریف فضیلت سبب می‌شود که فضیلت فی‌نفسه امری ارزشمند نباشد، بلکه ارزش آن ابزاری باشد. حال آنکه زاگزبسکی نظریهٔ فضیلت خود را انگیزش‌محور نامید و معتقد است که فضیلت فی‌نفسه ارزشمند هستند و ارزش ابزاری ندارند.



از سوی دیگر، او به دنبال ارائه تعریفی جامع از فضیلت بود که شامل فضیلت فکری و اخلاقی بشود و هر دو را در یک نظریه واحد جمع کند و تبیین واحدی از فضیلت اخلاقی و فکری ارائه دهد. هم بر اساس نظریه سعادت مبنا و هم بر اساس نظریه انگیزش مبنا، می توان تبیین واحدی از فضیلت اخلاقی و فضیلت فکری ارائه کرد، یعنی می توان گفت که فضیلت فکری و اخلاقی فی نفسه خیر هستند، یا این که هر دو خیر هستند؛ چون اجزای سازنده زندگی نیک هستند. این وحدت در مقابل این نظر زاگزبسکی قرار دارد که بر اساس آن هدف فضیلت فکری دستیابی به حقیقت و هدف فضیلت اخلاقی زندگی نیک است.

به نظر می رسد، دیدگاه زاگزبسکی با انجام اصلاحاتی هنوز هم قابل دفاع باشد؛ چون مفهوم سنتی فضیلت فاقد عنصر برون گرایانه است. به نظر می رسد با حذف عنصر برون گرایانه و ارائه یک تفسیر درون گرایانه از فضیلت فکری بتوان از این رویکرد در معرفت شناسی فضیلت دفاع کرد. این رویکرد برای تبیین ارزش فضیلت دارای اهمیت بسیاری است؛ زیرا تنها یک منشأ واحد را به عنوان ارزش اساسی معرفی می کند؛ هر چند این نگاه به فضیلت بر ارتباط عمیق بین انگیزه های نخستین و ثانوی مبتنی است همیشه این خطر وجود دارد که انگیزه های ثانوی که ما به عنوان فضیلت به آن ها می اندیشیم ابزارهای کافی برای دستیابی به حقیقت را نداشته باشند. بنابراین، این انگیزه ها ارزش ذاتی ندارند، بلکه دارای ارزش ابزاری هستند و ممکن است بر اثر فریب حقیقت به دست نیاید. بهتر است برای این که با اشکال مواجه نشویم، ارزش فضیلت را به صورت بنیادین و غیر اشتقاقی در نظر بگیریم. بر اساس این تفسیر، فضیلت یا انگیزه ها فی نفسه خوب هستند یا سازنده حیات خوب و بخشی از هدف کلی ماست. در واقع، این گونه بحث کردن سبب می شود فضایل دارای ارزش ذاتی باشند که بخشی از ارزش اساسی زندگی خوب هستند (Wright, 2009, pp. 107- 108).

بنابراین، بهتر است که درباره ارزش فضیلت به عنوان یک امر بنیادین بحث کنیم. چنین تبیینی به سادگی می تواند فضیلت یا انگیزه هایی که به وسیله آن ها مورد شناسایی قرار می گیرند را به عنوان امری که فی نفسه دارای ارزش است، در نظر بگیرد. همان طور که در اخلاق اگر بر این باور باشیم که فضیلت اخلاقی تنها در صورتی ارزشمند هستند که منجر به اعمال خوب شوند، ما یک نظریه مبتنی بر عمل را طرح کردیم، نه یک نظریه مبتنی بر فضیلت. به علاوه بر اساس نظریه فضیلت محور، مفهوم فضیلت را به کار می بریم؛ چون اعمال افراد فضیلت مند یا خوب هستند، اما اگر ارزش فضیلت را مبتنی بر ارزش اعمال کنیم که فضیلت سبب به وجود آمدن آن ها

می‌شود، ما نمی‌توانیم ارزش اعمالی که فضیلت، آن‌ها را به وجود می‌آورند را مبتنی بر خود فضیلت کنیم بدون آن که در درون یک دور باطل گرفتار شویم. نتیجه این که این سخن زاگزبسیکی که «هدف فضیلت فکری، رسیدن به صدق است»، سبب می‌شود که آن‌ها ارزش ابزاری داشته باشند؛ درحالی که اگر به سطح نخست انگیزه‌ها توجه کنیم و بر این باور باشیم که هدف آن‌ها دست‌یابی به زندگی خوب است در این صورت ارزش آن‌ها ذاتی است. بنا براین، ما به‌جای دیدگاه زاگزبسیکی، اگر روایت درون‌گرایانه‌ای از فضیلت ارائه کنیم، می‌توانیم مؤلفه «موفقیت» که برون‌گرایانه است و سبب ابزاری بودن فضیلت فکری می‌شود را حذف کنیم.

نتیجه‌گیری

زاگزبسیکی در صدد است با الگو گرفتن از نظریه «فضیلت محض»، نظریه معرفت‌شناسی فضیلتی را پایه‌گذاری کند که اشکالات دیگر دیدگاه‌های معرفت‌شناسی فضیلت محور که اغلب از نظریه‌های اخلاق «عمل محور» - همچون وظیفه‌گرایی و سودگرایی - الگو گرفته‌اند را نداشته باشد. او بر این باور است که استفاده از الگوی اخلاق عمل محور در تحلیل توجیه، باعث بن‌بست بین درون‌گرایی و برون‌گرایی در معرفت‌شناسی شده است و اکنون زمان مناسب برای ارائه پژوهش در یک دیدگاه جدید است. زاگزبسیکی، سعی می‌کند نظریه «فضیلت محضی» را پیروانند که به وسیله آن بین اخلاق و معرفت‌شناسی پیوند ایجاد کند و مشکلات معرفت‌شناسی معاصر را نیز حل کند. او بر این باور است که نظریه «فضیلت محض» می‌تواند آن‌قدر غنی باشد که مبانی معرفت‌شناسی هنجاری را نیز تأمین کند. در معرفت‌شناسی فضیلت زاگزبسیکی، «فضیلت فکری» تمایز نوعی با فضیلت اخلاقی ندارد، بلکه زیر مجموعه آن است. معرفت نیز عبارت از تماس شناختی با واقعیت است که از عمل فضیلت فکری به وجود می‌آید. رسیدن به موفقیت (صدق) و داشتن انگیزه درست، شرط ضروری برای دارا بودن فضیلت فکری است. مؤلفه «انگیزه»، دلالت بر ساختار درون‌گرایانه و مؤلفه «موفقیت» دلالت بر ساختار برون‌گرایانه دارد و به همین دلیل است که دیدگاه او را ترکیبی می‌نامیم.

ساختار فضیلت فکری که زاگزبسیکی مطرح کرد، نقطه عطفی در معرفت‌شناسی فضیلت محور معاصر است و بر دیگر نظریه‌هایی که در زمینه معرفت‌شناسی فضیلت محور مطرح شده، برتری دارد. با این همه، اشکالاتی به ساختار برون‌گرایانه دیدگاه او وارد است که مهم‌ترین آنها عبارت است از این که اگر فضیلت به این دلیل ارزشمند است که سبب به‌وجود آمدن اعمال نیک یا



باورهای صادق می‌شود. به نظر می‌رسد زاگزبسکی دارد یک نظریه مبتنی بر عمل و مبتنی بر باور مطرح می‌کند. دیدگاهی که با مبانی معرفت‌شناسی فضیلت محور او سازگاری ندارد و سبب می‌شود ارزش فضیلت امری ابزاری باشد، در حالی که او دیدگاه خود را «انگیزش بنیاد» نامید که بر اساس آن فضایل ارزش ذاتی دارند.

با حذف مؤلفه برون‌گرایانه فضیلت فکری و ارائه یک ساختار کاملاً درون‌گرایانه، دیدگاه زاگزبسکی می‌تواند مورد قبول واقع شود. در واقع، با ارائه یک ساختار کاملاً درون‌گرایانه از فضیلت فکری، جدا از آن که می‌تواند پیوند عمیقی بین اخلاق فضیلت و معرفت‌شناسی فضیلت محور برقرار کرد، سبب می‌شود که فضیلت فکری ارزش ذاتی داشته باشد؛ نه ارزش ابزاری. بر اساس این تفسیر، هدف کلی فضیلت فکری دست‌یابی به باورهای عقلانی است؛ بدون انکار هدف جزئی که دست‌یابی به حقیقت و باورهای صادق موجه است. بنابراین، با ارائه یک ساختار درون‌گرایانه از فضیلت فکری، شخص می‌تواند هنوز فضیلت‌مند باشد، هرچند بر اثر عواملی از قبیل بدشانسی به حقیقت و باور صادق دست پیدا نکرده باشد.

فهرست منابع

- افلاطون. (۱۳۸۰). دوره آثار افلاطون. ج ۲. (ترجمه: محمد حسن لطفی). (چاپ سوم). تهران: انتشارات خوارزمی.
- باتلی، هتر. (۱۳۹۷). فضیلت: بررسی‌های اخلاقی و معرفت‌شناختی. (ترجمه: امیرحسین خداپرست). تهران: نشر کرگدن.
- باقری، محمد رضا؛ ملایوسفی، مجید. (۱۳۹۴). معرفت‌شناسی فضیلت محور؛ نقد و بررسی دیدگاه لیندا زاگزبسکی. تأملات فلسفی. ۱۴ (۵). ۴۳-۸۰.
- حسین‌زاده، محمد؛ محمد لگنهاوزن، و مهدی شکری. (۱۳۹۴). تبیین و نقد چستی فضیلت از منظر لیندا زاگزبسکی. اندیشه دینی. ۵۴ (۱)، ۲۸-۱. DoI: 10. 22099/JRT. 2015. 2985
- خداپرست، امیرحسین. (۱۳۹۷). باور دینی و فضیلت فکری تحوّل اخلاق باور دینی در تعامل با معرفت‌شناسی فضیلت‌گرایانه زاگزبسکی. تهران: هرمس.
- خزاعی، زهرا. (۱۳۹۴). معرفت‌شناسی فضیلت. تهران: انتشارات سمت.
- خزاعی، زهرا. (۱۳۹۷). فضیلت معرفتی. قوه اعتمادپذیر و ویژگی‌های منشی: رویکرد تطبیقی. فلسفه و کلام اسلامی. ۵۶ (۱۴). ۶۱-۸۵. DoI: 10. 22059/JITP. 2018. 237177. 522955
- زاگزبسکی، لیندا؛ پویمن، لوئیس. (۱۳۹۲). نظریه فضیلت. کتاب ماه دین. (ترجمه: داوود قرجالو). ش

۱۹۶. ص ۴۴-۳۰.

زاگزبسکی، لیندا. (۱۳۹۲). اخلاق چیست؟ کتاب ماه دین. (ترجمه: معصومه نظری). ش ۱۹۶. ص ۶۱-۵۵.
زاگزبسکی، لیندا. (۱۳۹۲). احساس و داوری اخلاقی. کتاب ماه دین. (ترجمه: امیر حسین تقی پور). ش ۱۹۶. ص ۷۱-۶۲.

زاگزبسکی، لیندا. (۱۳۹۲). معرفت شناسی. (ترجمه: کاوه بهبهانی). تهران: نشر نی.
زاگزبسکی، لیندا. (۱۳۹۳). فلسفه دین درآمدی تاریخی. (ترجمه: شهاب الدین عباسی). تهران: بنگاه نشر و کتاب پارسه.

زاگزبسکی، لیندا. (۱۳۹۶). فضایل ذهن تحقیقی در ماهیت فضیلت و مبانی اخلاقی معرفت. (ترجمه: امیر حسین خداپرست). تهران: نشر کرگدن.

زمانی، محسن. (۱۳۹۱). آشنایی با معرفت شناسی. تهران: هرمس.
گتیه، ادموند. (۱۳۸۶). آیا معرفت باور صادق موجه است؟ فلسفه تحلیلی. ارغنون. (ترجمه: شاپور اعتماد). ص ۷ و ۸. ص ۳۲۷-۳۲۱.

میراحمدی، صادق. (۱۳۹۵). رابطه بین فضایل اخلاقی و عقلانی از منظر فارابی و زاگزبسکی. پژوهشنامه اخلاق. ش ۳۱. ص ۱۰۷-۱۲۴.

میراحمدی، صادق. (۱۳۹۵). تمایز فضیلت از مهارت از نظر زاگزبسکی. مجله شناخت. ش ۷۵. ص ۲۳۲-۲۱۹.

میراحمدی، صادق و مهدی دهباشی. (۱۳۹۴). بررسی تفکیک فضایل به دو قسم اخلاقی و عقلانی از نگاه معرفت شناسی فضیلت زاگزبسکی. پژوهش های اخلاقی، ۲۱(۶)، ۶۳-۷۶.

Annas, J. (2007). The Structure of Virtue. In M. DePaul & L. Zagzebski (Eds.), *Intellectual Virtue: Perspectives from Ethics and Epistemology* (1st edition, pp. 15-33). Oxford, Oxford University Press, U.S.A.

Baehr, J. (2011). *The Inquiring Mind: On Intellectual Virtues and Virtue Epistemology*, Oxford, Oxford University Press.

Bonjour, L. (1994). Externalism/Internalism. In E. Sosa, F. Ackerman, C. Borst, & D. Bloor (Eds.), *Companion to Epistemology* Blackwell Publishers.

DePaul, M., Zagzebski, L., & Zagzebski, L. T. (Eds.). (2003). Intellectual Motivation and the Good of truth. In *Intellectual Virtue: Perspectives from Ethics and Epistemology* (1st edition, pp. 135-154). Oxford, Oxford University Press, U.S.A.

Fairweather, A. (2001). Epistemic Motivation. In A. Fairweather & L. Zagzebski (Eds.), *Virtue Epistemology: Essays in Epistemic Virtue and Responsibility: Essays on Epistemic Virtue and Responsibility* (1st edition, pp. 63-81). Oxford, Oxford University Press.

Goldman, A. (1986). *Epistemology and Cognition*: Harvard University Press.



- Greco, J. (2000). Two Kinds of Intellectual Virtue. *Philosophy and Phenomenological Research*, 60(1), 179–184. <https://doi.org/10.2307/2653438>
- Greco, J. (2002). Virtue in epistemology. In P. K. Moser (Ed.), *The Oxford Handbook of Epistemology* (Reprint edition, pp. 287- 315). Oxford, Oxford University Press.
- Hursthouse, R. (1999). *On Virtue Ethics* (New Ed edition). Oxford, Oxford University Press.
- Montmarquet, J. A. (1993). *Epistemic Virtue and Doxastic Responsibility* (UK ed. edition). Rowman & Littlefield Publishers.
- Napier, S. (2008). *Virtue Epistemology: Motivation and Knowledge* (1st edition). Continuum International Publishing Group.
- Slote, M. (2001). *Morals from Motives* (1st edition). Oxford, Oxford University Press.
- Sosa, E. (1991). *Knowledge in Perspective: Selected Essays in Epistemology*. Cambridge University Press.
- Teachout E. (2012), Virtue Ethics: pure or Integrated? An Evaluation of Zagzebski's Account of Intellectual Virtue, philo 298 IS on Virtue Epistemology.
- Turri, J., & Sosa, E. (2013). Virtue Epistemology, Forthcoming. In B. Kaldis (Ed.), *Encyclopedia of Philosophy and the Social Sciences* (1st edition, pp.1-7). SAGE Publications, Inc.
- Wright, S. (2009). The Proper Structure of the Intellectual Virtues. *The Southern Journal of Philosophy*, 47(1), 91–112. <https://doi.org/10.1111/j.2041-6962.2009.tb00133.x>
- Wright, S. (2009). The Proper Structure of the Intellectual Virtues. *The Southern Journal of Philosophy*, 47(1), 91–112. <https://doi.org/10.1111/j.2041-6962.2009.tb00133.x>
- Zagzebski, L. (1999). What is Knowledge? In J. Greco & E. Sosa (Eds.), *The Blackwell Guide to Epistemology* (1st edition, p. 92-116). Oxford, Wiley-Blackwell.
- Zagzebski, L. (2009). *On Epistemology* (1 edition). Wadsworth Cengage Learning.
- Zagzebski, L. (Ed.). (2000). Responses. *Philosophy and Phenomenological Research*, 60(1), 207–219. <https://doi.org/10.2307/2653443>
- Zagzebski, L. T. (1996). *Virtues of the Mind: An Inquiry into the Nature of Virtue and the Ethical Foundations of Knowledge* (second edition). New York, Cambridge University Press.
- Zagzebski, L. T. (1996). *Virtues of the Mind: An Inquiry into the Nature of Virtue and the Ethical Foundations of Knowledge* (second edition). New York, Cambridge University Press.
- Zagzebski, L. T. (2004). *Divine Motivation Theory*. New York, Cambridge University Press .

